

درس ۱۸

چرا خدا ابراهیم را فرا خواند

پیدایش ۱۱، ۱۲

سلام بر شما شنوندگان عزیز. در نام خدا، خداوند آرامش، که می‌خواهد هر یک از شما راه عدالت را که او خود مقرر کرده است، درک کرده و تسلیم آن شوید، و تا به ابد با او آرامش داشته باشید برنامه خود را آغاز می‌کنیم. بسیار خوشحالیم از اینکه باری دیگر برنامه طریق عدالت را به شما تقدیم می‌کنیم.

در دروس گذشته درباره خدا و طریق عدالت او سخن گفتیم. درباره آدم و حوا، قائن و هابیل، شیث و خنوخ، نوح و مردم روزگارش، و نمرود و برج بابل خواندیم. تنها تعداد اندکی از اجداد ما خدا و طریق عدالت او را پیروی می‌کردند؛ اما غالب مردم از شیطان و طریقه‌های پیروی می‌کردند.

امروز می‌خواهیم داستان شخصی را بررسی کنیم که نام او در کلام خدا شناخته شده است، و جایگاه ویژه‌ای در نقشه خدا برای نجات بنی آدم داشت. کتاب مقدس از این مرد تحت عنوان «دوست خدا» و «پدر ایمانداران» یاد می‌کند. آیا می‌دانید او کیست؟ او نبی خدا ابراهیم است. کتاب مقدس درباره ابراهیم بسیار سخن گفته است. نام او در نوشته‌های انبیا بیش از سیصد بار تکرار شده است. بنابراین، به امید خدا در درس امروز و درس‌های آینده، کتاب مقدس را بررسی خواهیم کرد و خواهیم دید کلام خدا درباره این مرد که دوست خدا نامیده شده است چه می‌گوید. امروز قصد داریم به آغاز داستان ابراهیم نگاهی بیندازیم، تا ببینیم چگونه خدا او را فرا خواند تا از او پیروی نماید و اصولاً چرا او را فراخواند.

پیش از اینکه درس خود را آغاز کنیم باید بدانید که، نام ابراهیم در ابتدا ابراهیم نبود، بلکه ابرام بود. و دوم اینکه خواهیم دید که خدا نام ابرام را به ابراهیم تغییر داد. باینحال برای درس امروز به خاطر داشته باشیم که ابراهیم ابتدا ابرام نامیده شد. در باب یازده کتاب پیدایش، دریافتیم که ابرام از نسل سام بود. آیا سام، حام و یافث را به یاد دارید؟ آنها سه پسر نوح بودند. میان سام و ابراهیم ده نسل وجود دارد، همانگونه که میان آدم و نوح ده نسل وجود داشت. نام پدر ابراهیم تارح بود. کتاب مقدس می‌گوید: «تارح، ابرام و ناحور و هاران را آورد، و هاران، لوط را آورد.» (پیدایش ۱۱:۲۷) لوط پسر برادر بزرگتر ابرام بود. پدر لوط مرد. همسر ابرام سارای بود. «اما سارای نازاد مانده، ولدی نیاورد.» (پیدایش ۱۱:۳۰) ابرام و سارای یک پدر داشتند، اما از یک مادر نبودند.

ابرام در شهری به نام اور زندگی می‌کرد، که در کشور کلدانیان واقع بود و امروزه با نام عراق آن را می‌شناسیم. این شهر از جایی که نمرود قصد داشت شهر و برج بابل را بنا کند فاصله چندانی نداشت. مردم آن سرزمین بتها را پرستش می‌کردند. ابرام نیز همچون تمام فرزندان آدم در ظلمت گناه متولد شد. پدر ابرام خدای حقیقی را نمی‌شناخت و نه ابرام.

باینحال کتاب مقدس به ما می‌گوید روزی خداوند خود را بر ابرام آشکار نمود و با او سخن گفت. باید بدانید که خدا در ابتدای خلقت گاهی مستقیماً با انسانها سخن می‌گفت، زیرا آنها هنوز نوشته‌های انبیا را

نداشتند. امروز خدا توسط کتاب مقدس با انسانها سخن می گوید. به همین دلیل است که دیگر نیازی نداریم برای شناختن طریق عدالت از آسمان ندایی بشنویم، یا رؤیایی ببینیم، و یا فرشته‌ای را ملاقات کنیم. هنگامی که بر کتاب مقدس تفکر می‌کنیم، در واقع به صدای خدا گوش می‌دهیم.

بیاید اکنون ببینیم خدا به ابرام چه گفت. در باب دوازده آیه یک چنین می‌خوانیم: «و خداوند به ابرام گفت: "از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو."» (پیدایش ۱:۱۲) شنیدید که خدا به ابرام چه فرمانی داد؟ او به ابرام گفت خانه پدر خود را ترک کند، و با خویشان خود وداع کرده کشور خود را ترک کند و به کشوری که خدا او را هدایت می‌کند مهاجرت کند. در نظر انسان آنچه خدا به ابرام گفت بسیار دشوار می‌آید اما خدا قصد داشت به او برکت بسیار بدهد. بیاید این آیه و دو آیه بعدی را باری دیگر بخوانیم، تا ببینیم چرا خدا به ابرام گفت خانه خود را ترک کند و به سرزمینی دیگر برود.

«و خداوند به ابرام گفت: "از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو. و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود، و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خوانند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت."» (پیدایش ۱۲:۱-۳)

چرا خدا به ابرام گفت به کشور دیگری برود؟ به این دلیل که خدا قصد داشت از ابرام امتی جدید بوجود آورد که از آن امت انبیای خدا و نجات دهنده جهان ظهور می‌کرد. به همین دلیل است که خدا به ابرام این وعده را داد که «از تو امتی عظیم پیدا کنم... تو برکت خواهی بود... و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.»

در اینجا حقیقت بزرگی نهفته است. آیا می‌توانید آن را درک کنید؟ خدا ابرام را برگزید تا پدر اجداد نجات‌دهنده‌ای باشد که باید به این دنیا می‌آمد. قرار بود این نجات دهنده، ناجی تمام مردم دنیا شود، تا هر که به او ایمان آورد از سلطه گناه و شیطان و آتش ابدی رهایی یابد. پس می‌بینیم که هنگامی که خدا ابرام را دعوت کرد، قصد داشت نقشه خود را برای فرستادن نجات‌دهنده به این دنیا پیش ببرد. ابرام خود نجات‌دهنده دنیا نبود، بلکه او باید پدر امتی می‌شد که از آن امت نجات‌دهنده ظهور می‌کرد.

این وعده‌ایست که خدا به ابرام داد به این شرط که کشور خود را ترک کند و به سرزمینی که خدا می‌گوید برود. آیا ابرام از خدا اطاعت نمود؟ شما چه فکر می‌کنید؟ کلام خدا به ما می‌گوید:

پس ابرام چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد... ابرام هفتاد و پنج ساله بود، هنگامی که از حران بیرون آمد. و ابرام زن خود سارای، و برادر زاده خود لوط، و همه اموال اندوخته خود را با اشخاصی که در حران پیدا کرده بودند، برداشته به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند، و به زمین کنعان داخل شدند.» (پیدایش ۱۲:۴-۵)

چرا ابرام از خدا اطاعت کرد، و به پدر و مذهب خود پشت کرد؟ تنها یک دلیل وجود دارد. ابراهیم به خدا توکل داشت. ابرام نمی دانست که به کجا می رود، اما او به کلام خدا که به او گفته بود، «بیرون بیا! اگر بیرون بیایی تو را برکت خواهم داد!» ایمان داشت. ابرام به خدا اعتماد داشت و همانگونه که خداوند به او گفته بود سرزمین خود را ترک کرد. و خدا به وعده خود وفا کرد و ابرام را به سرزمین کنعان، که امروزه فلسطین یا اسرائیل نامیده می شود هدایت کرد.

سپس کلام خدا می گوید: «ابرام در زمین می گشت... و در آنوقت کنعانیان در آن زمین بودند.» (پیدایش ۷-۶:۱۲) بنابراین می بینیم خدایی که به ابرام وعده داد که او را پدر امتی جدید بسازد، به او وعده وطنی جدید را نیز می دهد. مقصود خدا از اینکه به ابرام ظاهر شد و به او وعده داد که «به ذریت تو این زمین را می بخشم» همین بود.

باری دیگر متوجه نکته ای می شویم که فراتر از عقل و حکمت بشری است. در سرزمین کنعان مردمانی زندگی می کردند. چگونه ابرام و نسل پس از او می توانستند آن را به تملک خود درآورند؟ گذشته از اینها ابرام هفتاد سال سن داشت. همسر او شصت و پنج سال داشت و نازا بود. آیا دو انسان مسن می توانستند صاحب فرزندان و یا نوه هایی شوند که سرزمین کنعان را پر سازند؟ چگونه چنین امری ممکن بود؟

بیاید آنچه را که خدا به ابرام وعده داده بود به تصویر بکشیم. او همچون مرد پیری است که از سرزمینی دور به ایران می آید. او به همراه همسر خود که هیچگاه قادر نبوده فرزندی بیاورد به ایران می آید. هنگامی که به ایران می رسند شخصی به آنها می گوید، «روزی شما و نسلهای پس از شما سرزمین ایران را تصاحب خواهید کرد!» پیر مرد می خندند و می گوید، «حتماً شوخی می کنی! فرزندان من صاحب این سرزمین می شوند؟ من حتی بچه ای ندارم! من مردی پیر هستم؛ و زخم دیگر قادر به بچه دار شدن نیست - حالا تو می گویی قرار است فرزندان من زاد و ولد کنند و سرزمین ایران را تصاحب کنند؟ حالت خوبه؟»

شاید این تصویر کمی نامعقول به نظر برسد؛ اما این همان چیزی بود که خدا به ابرام وعده داده بود، مردی که پیر بود و فرزندی نداشت، و همسرش هم نازا بود. ببینید خدا در باب سیزده به ابراهیم چه وعده ای می دهد. او گفت،

«زیرا تمام این زمینی را که می بینی به تو و ذریت تو تا به ابد خواهم بخشید. و ذریت تو را مانند غبار زمین گردانم. چنانکه کسی اگر غبار زمین را تواند شمرد، ذریت تو نیز شمرده شود. برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیرا که آن را به تو خواهم داد.» (پیدایش ۱۳:۱۵-۱۷)

آیا خدا به آنچه وعده داد عمل کرد؟ آیا از ابرام امت بزرگی بوجود آورد؟ آیا او سرزمین فلسطین را به فرزندان ابرام بخشید؟ مسلماً او چنین کرد! در درس آینده خواهیم دید که ابرام پدر عبرانی ها شد و خدا سرزمینی را که امروز اسرائیل نامیده می شود به آنها بخشید.

سپس کلام خدا می گوید: «و (ابرام) در آنجا برای خداوند که بر وی ظاهر شد مذبحی بنا نمود. پس از آنجا به کوهی که به شرقی بیت ئیل است، کوچ کرده خیمه خود را بر پا نمود... و در آنجا مذبحی برای خداوند

بنا نمود.» (پیدایش ۱۲:۷، ۸) اولین کاری که ابرام به محض رسیدن به سرزمین جدیدی که خدا به او وعده داده بود، انجام داد چه بود؟ او حیوانی کشت و آن را بر روی مذبحی که بنا کرده بود سوزانید. ابرام نیز به مانند هابیل، شیث، خنوخ و نوح حیوانی را قربانی کرد و به خدا تقدیم نمود. چرا ابرام چنین کرد؟ او این کار را انجام داد زیرا هنوز شریعتی را که خود وضع کرده بود منسوخ نکرده بود، شریعتی که می گفت: «بدون ریختن خون آمرزش نیست.» (عبرانیان ۹:۲۲) ابرام نیز همچون دیگر فرزندان آدم گناهکار بود. خدا تنها به این دلیل می توانست گناهان ابرام را نادیده انگارد که ابرام به خدا ایمان داشت و خون قربانی را که تصویری بود از نجات دهنده‌ای که باید به این دنیا می آمد و به جای گناهکاران می مرد، به حضور او تقدیم کرد.

وقت ما رو به پایان است. آنچه امروز بررسی کردیم بسیار مهم است و نباید آن را فراموش کرد. آیا اکنون می دانید که چرا خدا به ابرام گفت خانواده خود را ترک کند و به سرزمینی دیگر مهاجرت نماید؟ بله، خدا می خواست از ابرام امتی جدید بوجود آورد، که برای تمام امتهای زمین «در برکت» باشد. نقشه‌ای که خدا برای ابرام در نظر داشت قسمتی از آن نقشه عالی‌ای بود که در باغ بهشت، در روزی که آدم و حوا گناه کردند و اعلان نمود. آیا به یاد دارید که خدا وعده داد که نجات دهنده‌ای به این دنیا خواهد آمد تا بنی آدم را از قدرت شیطان رهایی بخشد؟ دوهزار سال بعد، و در زمان ابرام خدا هنوز وعده خود را فراموش نکرده بود.

امروز دیدیم که چگونه خدای امین ابرام را فرا خواند تا پدر امتی شود که نجات دهنده موعود باید از بطن آن ظاهر می شد. به همین خاطر خدا به ابرام این وعده را داد که، «از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود، و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خوانند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱۲:۲-۳)

آیا مطالب درس امروز را درک کردید؟ بگذارید با طرح چند سؤال آنچه را که امروز گفتیم خلاصه کنیم. ابتدا اینکه، چرا خدا ابرام را خواند تا خانه خود را ترک کند و به کشور دیگری برود؟ زیرا خدا می خواست از ابرام امت جدیدی بسازد. دوم: چرا خدا می خواست از ابرام امت جدید بسازد؟ زیرا می خواست از طریق این امت امتهای و کتاب مقدس و سرانجام خود نجات دهنده ظاهر شوند. پس به اختصار می توان چنین گفت که خدا ابرام را فرا خواند تا نقشه خود را پیش ببرد و نجات دهنده گناهکاران را به این دنیا بیاورد.

دوستان من، برنامه ما در اینجا به پایان می رسد. به یاری خدا در درس بعدی، خواهیم آموخت که چرا ابرام «دوست خدا» (خلیل الله) نامیده شد راجع به وعده‌ای که به ابراهیم داده شد فکر کنید:

«از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود، و

از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» (پیدایش ۱۲:۲-۳)

خدا به شما برکت بدهد.

